

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

سالک باید چگونه باشد (صفحه‌ی ۲۳۲ ف ۱ - صفحه‌ی ۲۳۲ ف ۲)

🌸 وقتی بدانید که هر کار خوبی بکنید، خدا انجام داده است «ما أصابك مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»^۱ آنچه از خوبی‌ها به تو برسد از جانب خداست، کوچک بودن آن عمل و ذلت در انجام آن، موجب خستگی و ناامیدی نمی‌شود. کار برای بزرگ، کوچک و بزرگ ندارد؛ همه‌اش بزرگ و ارزشمند است.

این نکته‌ی بسیار عمیق و بلندی است؛ جهات مختلفی هم دارد. اول اینکه انسان یقین کند، وقتی من کار خوبی انجام دادم، خودم کارهای نبودم. مکرر این بحث را کرده‌ایم که فعل خوبی که از ما سر می‌زند، به حول و قوه‌ی الهی سر می‌زند، با توفیق الهی و هدایت الهی سر می‌زند. خدا روزی ما کرد، خدا عطا کرد، خدا این فعل را به دست ما جاری کرد. در واقع خود خدا می‌خواست این کار را انجام بدهد و ما را مجرا و وسیله‌ی آن فعل قرار داد. خدا می‌خواست حمد، تسبیح، تهلیل و تکبیر خود را بگوید. خدا می‌خواست به

^۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۷۹.

خلقش چیزی برساند، دست مرا ابزار آن قرار داد. در واقع من مجرای فعل الهی بودم. کار، کار من نبود؛ کار خدا بود. وقتی انسان بفهمد هر کار خوبی انجام داد، خدا انجام داده و خودش انجام نداده، کوچک و بزرگ دارد؟ وقتی فاعل خداست، هر کاری بکند بزرگ است. از بزرگ هر چه سر می‌زند، بزرگ است؛ چون اگر کار به نظر انسان، کوچک بیاید، با انجام آن خیلی ارضا نمی‌شود؛ احساس خستگی می‌کند و انجام آن کار برایش سنگین است؛ اما اگر کار را بزرگ دید، سرشار از شادی و نشاط می‌شود که چنین کار با عظمتی به دست من جاری شد. فعل خدا به دست من جاری شد. کار خدا که کوچک نیست. کار مخلوق کوچک و بزرگ دارد. کار خدای بزرگ، بزرگ است. کوچک و بزرگ ندارد؛ هر کاری که می‌خواهد باشد؛ هر چه خدا سر راه انسان قرار داد. گاهی انسان از کنار پیاده‌رو رد می‌شود، می‌بیند سنگی وسط پیاده‌رو افتاده است، سنگ را برمی‌دارد و کنار می‌گذارد. ممکن است کسی بگوید این چه کاری بود. تو یک دانشمند محترمی، این هم شد کار که تو کردی؟ بعضی‌ها مقیدند؛ مثلاً یک تگه نان که روی پیاده‌رو افتاده را برمی‌دارد و کنار می‌گذارد که کسی پا روی نان نگذارد. ظاهراً کار، کار کوچکی است؛ اما اگر فرد بفهمد که این کار نیک است و کار خود او نیست و خدا آن را به دست او انجام می‌دهد؛ این کار خیلی بزرگ و باعث افتخارش است؛ چه افتخاری بزرگتر از این که خدا مرا ابزار فعل خود قرار داد. زبان مرا وسیله‌ی حرف زدن‌های خودش قرار داد. دست مرا وسیله‌ی کار کردن- های خودش قرار داد. اصلاً مهم نیست چه کاری انجام شده است. مهم این است که خدا با دست من آن کار را انجام داد. چه تاج افتخاری است که خدای متعال روی سر من گذاشت. لذا وقتی کار، کار بزرگ است؛ دیگر کوچک و بزرگ ندارد. به معنای دیگر، وقتی

نیت عبد خالص شد، عظمت فعل به خلوص است. این حدیث را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدید: «ضْرِبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^۲ ضربه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ خندق، بر فرق عمر بن عبدود فرود آورد، بیش از عبادت همه‌ی انسان‌ها و جن‌ها در طول تمام تاریخ ارزش دارد. این یک ضربه است. مؤمنین در طول تاریخ این همه عبادت، جهاد و جنگ انجام دادند و شمشیر زدند، چه شده که یک ضربه بیش از عبادت همه‌ی جن و انس ارزش دارد؟ علتش چیست؟ خلوصی که در آن ضربه بود، یک سر سوزن غیر خدا در آن ضربه نبود. خدایی محض بود، ضربه را خدا زد، علی نزد. حالا ضربتی که خدا بزند، بیش از عبادت مخلوق ارزش ندارد؟ چون در آن لحظه غیر خدا در وجود علی نبود. به شعر هم در آوردند:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان منزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت زود شمشیری برآورد و شتافت

وقتی از حضرت پرسیدند چرا یک مدت صبر و درنگ کردی، بعد سر عبدود را جدا کردی؟ تو که می‌دانستی هر چه زودتر این سر، بر نیزه‌ها رود، روحیه‌ی سپاه شرک در هم می‌شکند و پیروزی مسلمان‌ها قطعی‌تر می‌شود. حضرت فرمودند:

من تیغ از پی حق می‌زنم بنده‌ی حقم نه مأمور تنم

^۲. سیدبن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۴۶۷.

اینکه انسان در فعلش خودش را در نظر نگیرد، سائق و برانگیزاننده‌ی او در این فعل، هیچ خواسته‌ی شخصی نباشد. خواسته‌های نفسانی، آخرتی و دنیایی داریم. در دنیایی‌ش، خواسته‌های نفسانی دنیایی خوب داریم. خواسته‌های نفسانی دنیایی بد هم داریم. هیچ خواسته‌ی نفسانی نباشد، نه خوب، نه بد. نه دنیایی‌اش، نه آخرتی‌اش. یعنی خودش در فعلش حضور ندارد «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا»^۳ این «جَاهَدُوا فِينَا»^۳ یعنی خودش در فعلش حضور ندارد. دنبال هیچی برای خودش نیست. نه در دنیا می‌خواهد از رهگذر فعلی که انجام می‌دهد به جایی برسد، نه در آخرت. یک وقت کسی می‌خواهد در آخرت جهنم نرود، کسی می‌خواهد در آخرت بهشت برود، می‌خواهد در آخرت در جوار انبیا و اولیا باشد؛ پرونده‌ی همه‌ی اینها را جمع کردیم. حتی وصال و قرب هم هدف نباشد. فعل خالص این است. ما قربه‌الی‌الله عبادت می‌کنیم. سالک برای رسیدن به وصال و لقاء خدا سیر و سلوک می‌کند؛ اما فعل خالص، از این سائق و انگیزه هم خالی است، گفت:

وصال و قرب چه باشد، رضای دوست طلب که حیف باشد از او، غیر از این تمنّایی حتی اینکه می‌خواهی به وصال دوست برسی؛ چون گاهی می‌خواهی از دوست چیزی گیرت بیاید؛ چه دنیایی چه آخرتی که این خیلی کوچک است، گفت:

گر از دوست چشمت به انعام(احسان) اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست
گر از دوست چشمت به انعام(احسان) اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست

^۳. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۹.

دوست را وسیله‌ای می‌خواهی تا خودت به چیزهای دنیایی یا آخرتی برسی؛ نه حتی از این هم بالاتر؛ اینکه از دوست چیزی نخواهی. گفت:

ما ز دوست غیر از دوست حاجتی نمی‌خواهیم حور و جنت ای زاهد بر تو باد ارزانی

در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست بس

به اینجا رسید؛ اما این ته خط نیست؛ هنوز دوست را برای خودش می‌خواهد. می‌خواهد به محبوبش برسد و با رسیدن به محبوب، لذت وصل محبوب را بچشد. پس هنوز خودش و لذت خودش را می‌خواهد. گفت: حتی محبوب را برای خودت نخواه، خودت را برای محبوب بخواه. خودت را فدای محبوب بخواه. عاشورا خیلی قشنگ نشان می‌دهد. نشان نداد؟ امام حسین علیه السلام را برای خودت نخواه؛ خودت را فدای امام حسین علیه السلام بخواه. هفته‌ی قبل هم خدا توفیق داد اشاره‌ای کرده‌ام. گفتم: اسماء خدا را ابزار قرار ندهید که به واسطه‌ی اسماء به خواسته‌ها و اغراضتان برسید؛ چه اسماء لفظیه و چه اسماء خارجیّه که اسم اعظم خارجیّه حضرت حق، حجت خداست. او را وسیله قرار نده، امام حسین علیه السلام را برای خودت نخواه. یک وقت می‌گویی از امام حسین علیه السلام چیزی می‌خواهم؛ می‌خواهم امام حسین علیه السلام مریضم را شفا دهد، فقرم را برطرف کند. شغل ندارم، کاری برایم جور کند، خانه ندارم، خانه دارم کند، شوهر ندارم، زن ندارم، همسری به من بدهد، بچه‌دار نمی‌شوم، بچه‌ای به من بدهد. چیزی از امام حسین علیه السلام می‌خواهی که خیلی پایین است. بالاتر این است که می‌گویی من خود امام حسین علیه السلام را می‌خواهم. خود امام

حسین علیه السلام را برای خودت می خواهی؟ نه! نشد! باز هم بالاتر برو. خودت را برای امام حسین علیه السلام بخواه. خودت را قربانی امام حسین علیه السلام کن. خودت را خرج او کن. او را خرج خودت نکن. دیدید اصحاب روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام چه کردند؟ یار باوفای اباعبدالله علیه السلام سر ظهر وقتی حضرت به نماز ایستادند، چطور جلوی امام ایستاد؟ سینه اش را سپر امام حسین علیه السلام کرد. تیر هر طرف به سمت امام حسین علیه السلام می آمد، سینه اش را سپر می کرد. چشمش، صورتش و بدنش را سپر می کرد که تیر به حضرت نخورد. وقتی حضرت نماز خود را سلام دادند، افتاد، نفس آخر را می کشید، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «أَوْفَيْتُ يَا ابِعَدَالِهِ؟»^۴ به شرط دوستی و عشق شما وفا کردم؟ خودش را برای محبوب می خواهد. محبوب را برای خودش نمی خواهد. پس کار برای بزرگ، کوچک و بزرگ ندارد. به سردار دلاوری مثل ابالفضل العباس علیه السلام، شیر غرآن بیشه ی شجاعت، اجازه ندادند به میدان برود. آخر کار که همه رفتند، حضرت آمد و گفت سیدی و مولای یا اباعبدالله! به امام حسین علیه السلام برادر نمی گفت. گفت: سیدی و مولای، سینه ام تنگ شد. اجازه بدهید من هم بروم، همه رفتند. حتی حضرت ابالفضل علیه السلام برادرانش را جلوتر از خودش فرستاد و همه شهید شدند. دیدید حضرت چه کرد؟ حضرت مشک را به دستش داد و فرمود: برو آب بیاور. به سردار و فرماندهی لشکر فرمود: برو آب بیاور. ظاهر کار کوچک است؛ اما در دستگاه امام حسین علیه السلام، کار کوچک و بزرگ ندارد. چه کاری بزرگتر از آن کاری که حضرت ابالفضل علیه السلام کرد؟ ظاهراً امام سجّاد علیه السلام فرمودند: فردای قیامت در

^۴ حدیث مشابه: «قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ص أَوْفَيْتُ؟» سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۰۸.

بهشت برای عموی من حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام درجه‌ای است که شهدا به او غبطه می‌خورند. شما می‌دانید همه‌ی کسانی که در عالمند، به مقام شهدا غبطه می‌خورند. همه‌ی شهدا، به شهدای کربلا غبطه می‌خورند و همه‌ی شهدای کربلا، به ابوالفضل العباس علیه السلام غبطه می‌خورند. کارش چه بود؟ مشکى به او دادند و گفتند آب بیاور. اخلاص و خلوص است که به کار ارزش می‌دهد. یک ضربه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از عبادت همه‌ی جن و انس ارزش پیدا می‌کند. دو سه سال پیش یکی از دوستان سؤالى پرسید که این همه انسان‌های مظلوم در تاریخ شهید شده‌اند، همین امروز درنده‌خویی بشر بریده از خدا و آسمان و معنویت در غزه چه می‌کند؟ این همه جنایت و قتل عام می‌شود. مگر کربلا چه دارد؟ اگر کودک، جوان و پیری شهید شده، در این حادثه‌ها هم شهید می‌شود. اگر تشنگی و گرسنگی بود، جاهای دیگر در مقیاس‌های وسیع‌تر هم هست. چنگیزخان مغول که آمد، چه جنایت‌هایی کرد؟ ماجرای کربلا چیست که این قدر آن را بزرگ داشتید؟ اگر فاجعه است، این همه فاجعه‌ی انسانی در طول تاریخ اتفاق افتاد. پاسخی که آنجا دادیم، این بود که ارزش این شهادت‌ها، تابع ارزش اخلاص و خلوصی است که در این شهدا وجود دارد. چیزی که به کربلا جاودانگی و عظمت داد، اخلاص و خلوص مطلقى است که در این بزرگواران وجود دارد که آن عمل را بزرگ می‌کند. اگر کار توأم با خلوص باشد، شخص در خودش هیچ انگیزه‌ی نفسانی نداشته باشد؛ کار، کار خود خدا می‌شود. وقتی فعل، فعل خود خدا شود؛ کوچک و بزرگ ندارد؛ بزرگ است. در ماجرای کربلا علی اصغر، این شهید شش ماهه در دستگاه خدا کوچک است؟ صورت

ظاهر علی‌اصغر است، حجت اکبر اباعبدالله علیه السلام است. در دستگاه خدا کوچک و بزرگ ندارد.

✿ اعمال خوب را به جا آورید هر چند به نظر کوچک باشد. (۱۶:۱۷)

اگر می‌خواهید راه پیدا کنید، اگر می‌خواهید در مسیر سلوک الی‌الله به جایی برسید، کار خوبی خدا جلوی پایتان قرار داد؛ ولو کوچک، کاری به کوچک و بزرگیش نداشته باشید. خودت را در انجام کار خالص کن؛ آن وقت ببین با تو چه می‌کنند و چه رشدی می‌دهند. همین کفش جفت کردن و کارهای کوچک، نمی‌خواهم یادتان بدهم؛ ولی دیدم گاهی کسی دستمالی در جیبش گذاشته قبل از اینکه از پله‌ها بالا بیاید، کفش بچه‌های جلسه را پاک می‌کند، خدا می‌داند او چه می‌کند. آنجا کسی هم نیست ببیند؛ اما چه کار می‌کند، خدا می‌داند، خدا آن کار را می‌خرد. کار او بالاترست یا کار کسی که پشت میکروفن نشسته و برای شما حرف می‌زند؟ معلوم نیست. در دستگاه خدا با این ظواهر نمی‌سنجند. خلوص است که برای کار ارزش مشخص می‌کند.

✿ در امور اخروی، کارهای کوچک را هم کوچک نشمارید و از دست ندهید.

امور اخروی اصلاً کوچک و بزرگ ندارد. کوچکش هم بزرگ است. (۱۷:۳۱)

نگوید این کار چیست، می‌روم کار مهم‌تری انجام دهم. امور اخروی اصلاً کوچک و بزرگ ندارد؛ کوچکش هم بزرگ است. وقتی یگانگی آمد، همه دارند همه‌ی کارها را انجام می‌دهند. مثلاً در همین جلسه‌ی خودمان، یکی استکان می‌شوید، یکی چای می‌ریزد، یکی جارو می‌زند و خلاصه در این مجموعه هر کس کاری می‌کند. اگر همه خالص باشیم،

خدا عنایت بکند؛ معلوم نیست کدامش بزرگتر است. واقعاً نمی‌شود گفت کدامش کوچک و کدامش بزرگ است. کار خالص که باشد، همه‌اش بزرگ و عظیم و خدایی است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ